

مقدمه

اسماعیل بن عمر بن کثیر، معروف به «ابن کثیر دمشقی» (۷۰۱-۷۷۴ق)، مورخ و مفسری مشهور و مؤلف کتاب *البدایة و النهایة* است. این کتاب یکی از کتاب‌های مشهور و رایج در زمینه تاریخ عمومی و به‌ویژه تاریخ اسلام است که از داستان آفرینش انسان تا حوادث سال ۷۶۸ق را دربر می‌گیرد. او از استاد خود، ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) - که وهابیت ریشه در اندیشه‌های او دارد - تأثیر فراوان پذیرفته و پیرو مکتب فکری اوست. به سبب این تأثیرپذیری و دلایل دیگر، ابن کثیر مواضع ضدشيعی آشکاری دارد که نمونه‌های آن را در انکار برخی از فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و همچنین حمایت از بنی‌امیه و رفع اتهام از آنان می‌توان مشاهده کرد.

توجه اصلی در این پژوهش بر بررسی و نقد روش‌ها و رویکردهای مؤلف و نیز نقدهای کلی درباره مواضع او متمرکز شده است. اگر هم به نقدی جزئی پرداخته می‌شود، برای نمونه است. اهمیت این پژوهش هنگامی روشن‌تر می‌شود که بدانیم ابن کثیر و کتابش برای وهابیت و جریان‌های ضدشيعی، جایگاه مهم و معتبری در زمینه تاریخ دارد. از این رو، یکی از عرصه‌های دفاع از حقانیت تشیع و ائمه معصومین علیهم السلام، نقد کتاب *البدایة و النهایة* و نشان دادن خطاهای آن است. تحقیق حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «بر تاریخ‌نگاری ابن کثیر درباره تشیع، در کتاب *البدایة و النهایة* چه نقدهایی وارد است؟» در قالب بررسی نقدهای سندی، محتوایی، و روشی بر تاریخ‌نگاری مؤلف در ارتباط با تاریخ تشیع، به این پرسش پاسخ خواهیم داد.

معرفی اجمالی با ابن کثیر و کتاب «البدایة و النهایة»

ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر خصلی بصری دمشقی، معروف به ابن کثیر، مورخ، مفسر و محدث مشهور شافعی، در روستای «مجدل» در شرق بصری و نزدیک دمشق، زاده شد (ابن کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۱، ص ۱۶-۱۷). خود ابن کثیر سال تولدش را ۷۰۱ق می‌داند (همان، ج ۱۶، ص ۱۹). ابن کثیر در سال ۷۰۷ق به دمشق رفت و آنجا ساکن شد. بیشتر دوران عمرش را در این شهر زندگی کرد و همان‌جا نیز دفن شد. به همین سبب، او به «ابن کثیر دمشقی» مشهور است (همان، ج ۱، ص ۱۶-۱۷).

ابن کثیر، که در انتهای عمر نابینا شده بود (ابن کثیر، ۱۴۱۶ق، ص ۱۳)، بنا به وصیتش، در کنار استادش ابن تیمیه در آرامگاه صوفیان دفن شد (کحاله، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۴).

نقد تاریخ‌نگاری ابن کثیر در کتاب «البدایة و النهایة» در زمینه تاریخ تشیع

وحید میرجانی / دانش پژوه دکتری تاریخ تشیع اثنی عشری مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

mirjani1@yahoo.com

nsafari8@gmail.com

نعمت‌الله صفری / استادیار جامعه المصطفی العالمیه

دریافت: ۹۲/۲/۱۲ - پذیرش: ۹۲/۶/۱۵

چکیده

«البدایة و النهایة» کتابی مشهور در زمینه تاریخ اسلام است که توسط ابن کثیر دمشقی (۷۰۱-۷۷۴ق) تألیف شده است. او به سبب تأثیرپذیری از شرایط زمانی، مکانی و به‌ویژه استادانی مانند ابن تیمیه، مواضعی ضدشيعی دارد. این پژوهش درصدد نقد تاریخ‌نگاری ابن کثیر در زمینه تشیع در کتاب مذکور، از طریق بررسی کلی روش‌ها و رویکردهای نگارنده است. متن پیش‌رو در قالب نقد سندی، محتوایی، و روشی تاریخ‌نگاری مؤلف، سامان یافته است. مهم‌ترین نقدها عبارتند از: تناقض‌های درونی؛ مخالفت با قرآن، سنت، و تاریخ؛ «گزینش و حذف»، «پذیرش و رد» متعصبانه. در تحلیل کلی، این نتیجه به دست می‌آید که مؤلف، از یک سو، با هدف توجیه اعتقادات مذهبی خاص خود، و از سوی دیگر، به سبب گرایش‌های ضدشيعی خود، هرگاه گزارشی تاریخی را با بینش‌ها و گرایش‌هایش ناهمخوان یافته حذف، رد، تحریف، و یا توجیه کرده است.

کلیدواژه‌ها: شیعه، تاریخ، ابن کثیر، نقد، تعصب، تحریف.

تمام دوران ۷۴ ساله زندگی ابن‌کثیر (۷۰۱-۷۷۴ ق) در دمشق، مقارن با حکومت ممالیک بحری سپری شد. این سلسله از سال ۶۴۸ تا ۷۸۴ ق حکومت کردند (ابن‌کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۱، ص ۱۱).

دربارهٔ مکتب اعتقادی او باید گفت که در بیشتر منابع، وی به‌عنوان یک سلفی (ابن‌کثیر، ۱۴۰۸ق، ص ۹) (و حتی دارای گرایش تند سلفی) (الحسینی، ۱۴۱۷ق) ذکر شده است.

در زمینهٔ مذهب، او به این دلیل که در موارد بسیاری، از ابن‌تیمیه - استاد حنبلی مذهبش - تبعیت می‌کرده، و از سوی دیگر، با توجه به درگیری ابن‌تیمیه با مذاهب مختلف اهل سنت، برخی در اینکه ابن‌کثیر بر مذهب شافعی باقی مانده باشد، تردید کرده‌اند (عبدالحمید، ۱۴۲۹ق، ص ۲۲۶)؛ از جمله رسول جعفریان در جایی از او به‌عنوان «حنبلی» یاد می‌کند (جعفریان و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۳۷۳). اما غالب منابع، او را شافعی دانسته‌اند (ابن‌کثیر، بی‌تا، ص ۵؛ زحیلی، ۱۴۲۹ق). ابن‌عماد حنبلی (م ۱۰۸۹ق) نیز او را شافعی مذهب شمرده است (حنبلی، ۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۳۹۷).

وهابیت ریشه در افکار ابن‌تیمیه (م ۷۲۸ق)، یکی از مهم‌ترین استادان ابن‌کثیر - دارد (برنجکار، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳-۱۴۴). ابن‌کثیر به ابن‌تیمیه علاقهٔ بسیار داشت و ابن‌حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق) با تعبیر «فتن بحبه» او را شیفتهٔ استادش خوانده است (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۷۴). داودی (م ۹۴۵ق) در *طبقات المفسرین* می‌گوید: ابن‌کثیر در دیدگاه‌های بسیاری از ابن‌تیمیه تبعیت کرده است (داودی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۱۲). ابن‌تیمیه در برخی امور فقهی، اجتهاداتی خاص داشته که ابن‌کثیر در آن زمینه‌ها، استادش را تأیید کرده است (دخان، ۱۴۲۱ق، ص ۱۵). ابن‌کثیر کتابی در تفسیر قرآن با عنوان *تفسیر القرآن العظیم* دارد. وی مقدمهٔ ابن‌تیمیه را در اصول تفسیر، به‌عنوان مقدمهٔ کتاب تفسیر خود قرار داده است (آل شلش، ۱۴۲۵ق، ص ۶۴).

برای معرفی اجمالی کتاب *البدایة و النهایة*، باید اشاره کنیم که این کتاب از تاریخ‌نامه‌های عمومی مشهور و رایج اسلامی و از گسترده‌ترین منابع تاریخ اسلام است و مؤلف آن از واپسین مورخانی است که تاریخ عمومی اسلام را به رشتهٔ تحریر درآورد (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۰، ص ۹۱). در این کتاب، به شرح حوادث، از آغاز پیدایش جهان تا عصر مؤلف پرداخته است. در آخرین جلد نیز مؤلف عمدتاً حوادث پیش‌بینی شده دربارهٔ آخرالزمان و نیز حوادث و ویژگی‌های قیامت و جهان آخرت را ذکر کرده است. این کتاب از نظر شیوه تدوین و تنظیم در تاریخ‌نگاری، به صورت «حولیات» یا «سال‌نگاری» است.

نقد تاریخ‌نگاری ابن‌کثیر دربارهٔ تشیع در «البدایة و النهایة»

در این بخش به بررسی *البدایة و النهایة*، با روش نقد مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری، به نقد تاریخ‌نگاری مورخ پرداخته می‌شود. از آن‌رو که مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری شامل سند، محتوا، و روش است، نقد نیز در سه بخش نقدهای سندی، نقدهای محتوایی، و نقدهای روشی ترتیب یافته است.

پیش از وارد شدن به مبحث نقد، بجاست به دو نکته اشاره شود:

اول. ابن‌کثیر در تاریخ‌نگاری خود درباره شیعه، به‌طور کلی سعی دارد تشیع را کم‌اهمیت جلوه دهد، و به پیشوایان و بزرگان شیعه نپردازد. او از مسائل مربوط به شیعه به‌ندرت یاد می‌کند، مگر جایی که بخواهد بدگویی کند.

برای نمونه، ابن‌کثیر در هر سال، افراد مهمی را که در آن سال از دنیا رفته‌اند، ذکر کرده و به شرح حال آنها - گاه در چند صفحه - می‌پردازد؛ اما در هیچ سالی از امام جواد^{علیه السلام} و همچنین امام حسن عسکری^{علیه السلام} ذکری به میان نمی‌آورد.

او در شرح حال امام صادق^{علیه السلام} در سال ۱۴۸ق، تنها یک سطر مطلب آورده، و آن‌هم این است: جعفر بن محمد صادق که کتاب *اختلاج الاعضاء* به او منسوب است؛ و نسبتی دروغین است (ابن‌کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۱۰، ص ۳۴۴).

این مسئله وقتی بیشتر تعجب‌آور است که بدانیم ابن‌کثیر برای برخی همسران شاهان و زنادیق، چند صفحه اختصاص داده است.

همچنین او در جایی که شرح حال فقهای درگذشته در سال ۹۴ق را آورده، زبان به تمجید از آنان گشوده، ولی دربارهٔ امام سجاد^{علیه السلام}، تنها از دیگران نقل‌قول‌هایی ذکر کرده است (همان، ج ۹، ص ۲۹۲).

دوم. ابن‌کثیر گاه در مسئله‌ای دیدگاه شخصی خود را بیان داشته و گاه در آن تنها روایات تاریخی آورده است. در موضوع اخیر، مبنای ما این است که اگر در مسئله‌ای اختلافی، او توضیح و نقدی بر آن روایات نیفزوده و یا اینکه روایات مخالفی هم وجود داشته و به آنها اشاره نکرده، به‌منزلهٔ قبول داشتن آن روایت تاریخی است.

۱. نقدهای سندی

در این بخش، اسنادی که مؤلف برای اخبار تاریخی خود ذکر کرده است، بررسی و نقد می‌شود و اعتبار آنها ارزشیابی می‌گردد. البته برخی از نقدهای مربوط به اسناد، که روشی است، در بخش نقدهای

روشی خواهد آمد؛ از جمله اینکه - مثلاً - مورخ در جاهایی سند را نیاورده یا گزینش غیرمنطقی از اسناد داشته است.

نمونه اول: ابن‌کثیر در یک‌جا روایتی را برای مقابله با نظر امامیه، که حضرت مهدی عج را از نسل امام حسین علیه السلام می‌داند، آورده و در آن حضرت مهدی عج را از نسل امام حسن علیه السلام دانسته است. سپس طبق این حدیث، حکم کرده دیدگاه امامیه نادرست است و حضرت مهدی عج را به‌عنوان فرزند امام حسن علیه السلام نام می‌برد. اما این روایت را محقق کتاب *البدایة و النهایة* (که هم‌مسلك با ابن‌کثیر است) در پاورقی ضعیف دانسته است (همان، ج ۱۷، ص ۴۳-۴۴).

نمونه دوم: روایتی آورده است تا از آن فضیلتی خاص برای ابوبکر برداشت کند. این روایت درباره حضور ابوبکر در سایبان پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر است که محقق کتاب مزبور در پاورقی نقل می‌کند که در سند روایت، راوی مجهول وجود دارد (همان، ج ۴، ص ۵۸).

چند نمونه دیگر: در فضایل عمر (همان، ج ۷، ص ۲۶۴)، عثمان (همان، ص ۳۶۵-۳۶۶ و ۳۷۸)، و عمرو عاص (همان، ج ۸، ص ۱۶) احادیثی را آورده که طبق اعتراف محقق کتاب، احادیث ضعیفی هستند.

۲. نقدهای محتوایی

آنچه در اینجا بررسی می‌شود، اشکالاتی است که بر محتوا و گزارش‌های تاریخی (و نه جنبه مربوط به اسناد یا روش) وارد است. موضوع بررسی این است که آیا محتوای تاریخی این کتاب با قرآن، سنت، عقل و مقبولات تاریخی مخالفت دارد و یا خیر؟ آیا در این محتوا، تناقض درونی وجود دارد یا خیر؟

۱. **مخالفت با قرآن؛ نمونه اول:** ابن‌کثیر می‌نویسد: «در دو جنگ جمل و صفین، هر دو گروه به اسلام دعوت می‌کردند، و درگیری آنها در اموری مربوط به حکومت و سیاست بود و در مراعات مصالحی که نفعش به امت می‌رسید، اما ترک جنگ بهتر بود» (همان، ج ۶، ص ۳۱۹).

این اظهارنظر او علاوه بر مخالفت‌هایی که با سنت و عقل دارد با نص قرآن مخالفت است؛ زیرا طبق آیه «بغی» (حجرات: ۹) اگر دو گروه از مسلمانان با هم در حال جنگ باشند، باید با گروهی که باغی (سرکش) است و به حق گردن نمی‌نهد، جنگید.

نمونه دوم: نقل و استدلالی است که ابن‌کثیر آن را در فصلی با عنوان «فضائل معاویه» آورده است، بدون اینکه آن را نقد یا رد کند. او روایتی را نقل می‌کند که در آن به ابن‌عباس این کلام نسبت داده می‌شود: «همواره یقین داشتم معاویه به ملک و سلطنت دست پیدا می‌کند؛ به خاطر آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) (همان، ج ۸، ص ۸).

این در حالی است که معنای آیه تحریف شده است؛ زیرا آیه درباره سلطه در زمینه حق قصاص است؛ نه اینکه ولی مقتول - که منظور از «مقتول» در اینجا عثمان است - به پادشاهی مسلمانان برسد. علاوه بر آن، معاویه ولی عثمان نبود.

۲. **مخالفت با سنت:** نمونه‌های بسیاری می‌توان ذکر کرد که ابن‌کثیر مطلبی را می‌آورد که مخالف با نص صریح حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است. در اینجا، تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌شود که با مطالعه مطالب کتاب روشن می‌شود که نص حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله بر مطلبی دلالت دارد، ولی مؤلف به آن نص تن نمی‌دهد:

او احادیثی نقل می‌کند که متضمن افضلیت حضرت خدیجه علیها السلام نسبت به عایشه است و به صحت آنها اعتراف می‌کند؛ از جمله حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت در رد سخن عایشه، می‌فرماید: خداوند همسری بهتر از خدیجه علیها السلام به من نداده است. خود مؤلف هم می‌گوید که سند آن اشکالی ندارد. با این حال، او حکم به افضلیت حضرت خدیجه علیها السلام نمی‌کند، بلکه توقف می‌کند، بدون اینکه دلایل متقنی برای این توقف بیاورد؛ بلکه حتی دلایلی واهی اقامه می‌کند؛ مانند اینکه در قضیه «افک»، برائت عایشه از بالای هفت آسمان نازل شد (همان، ج ۳، ص ۳۶۹-۳۷۳).

از نظر منطقی، بسیار روشن است که با فرض اینکه در آیه‌ای، درباره تهمتی که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله (عایشه) زده شده است، او از این تهمت مبرا دانسته شود، ولی به هیچ‌وجه نمی‌توان با تقدس بخشیدن به این تبرئه، برتری او را بر همسران دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات کرد.

از لابه‌لای سخنانی که ابن‌کثیر در این زمینه دارد، روشن می‌شود که دلیل این موضع او، تعصب فرقه‌گرایانه و ضدیت با هر آنچه به تشیع مربوط می‌شود؛ بوده است. او می‌گوید: «در این زمینه که خدیجه علیها السلام افضل است یا عایشه، اختلاف و نزاع بین علما واقع شده است. اهل تشیع کسی را معادل خدیجه علیها السلام نمی‌دانند، و از اهل سنت هم برخی غلو می‌کنند و قوت تسنن در آنها، موجب می‌شود عایشه را افضل بدانند» (همان، ص ۳۷۱-۳۷۲).

ابن‌کثیر هم در این مسئله توقف می‌کند و دلیل این توقف، همان تعصب - و به تعبیر ملایم و توجیه‌گر خودش، قوی بودن تسنن - است.

۳. **مخالفت با تاریخ؛ نمونه اول:** ابن‌کثیر در شرح حال عمرو بن حَمِق (م ۵۰ یا ۵۱ ق) - که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امام علی علیه السلام بود و معاویه او را کشت - مرگ او را چنین تصویر می‌کند: او را در حالی یافتند که در غاری مخفی شده بود. ماری او را گزید و مرد. سرش قطع شد و نزد معاویه فرستاده شد (همان، ج ۸، ص ۵۹).

همان‌گونه که پیداست، طبق ادعای ابن کثیر، او کشته نشد. اما وقتی به کتاب‌های تاریخی دیگر مراجعه کنیم، می‌یابیم که این قول بسیار ضعیفی است و او - دست‌کم - می‌توانست این را به‌عنوان احتمالی در کنار دیگر احتمالات مطرح کند.

نویسنده‌*البدء و التاريخ*، درباره‌*عمر بن حلق* یک سطر نوشته است. او در این یک سطر می‌گوید: از اصحاب پیامبر ﷺ و شیعیان علی ﷺ بود و کارگزار معاویه در موصل او را کشت (مقدسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۰۹).

در *انساب الاشراف* آمده است: به دستور معاویه کشته شد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۷۲).

کشته شدن عمر بن حلق را ابن خلدون نوشته است (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۴). در *تاریخ یعقوبی* (یعقوبی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۶۱)، *تاریخ الامم والملوک* نوشته طبری (طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۴۸۸)، *الکامل فی التاريخ* (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۴۷۷)، و *الاصابة* (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۱۵) هم به کشته شدن او تصریح شده است. در منابع مزبور، یا تنها همین قول آورده می‌شود و یا به‌عنوان یکی از اقوال آن را نقل می‌کنند.

ذهبی در *تاریخ الاسلام* از *الطبقات الکبری* ابن سعد، *تاریخ خلیفه*، و همچنین از شعبی، کشته شدن عمر بن حلق را نقل می‌کند (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۸۸). این نشان می‌دهد که حتی مورخ متعصبی مانند ذهبی هم این نقل را آورده و حذف نکرده است. *الطبقات الکبری* ابن سعد و *تاریخ خلیفه* دو نمونه قابل استناد برای بحث ما هستند؛ چراکه در مراجعه به آنها، می‌بینیم این جنایت را نقل کرده‌اند (ابن خیاط، ۱۴۱۵ق، ص ۱۳۰).

روشن است که دلیل این تحریف تاریخ در *البدایة و النهایة*، جلوگیری از ضربه خوردن به شأن معاویه و تبرئه او از اتهام قتل صحابه پیامبر ﷺ بوده است.

نمونه دوم: ابن کثیر سعی فراوان دارد که یاران امام علی ﷺ در جنگ صفین را که از صحابه بدری به‌شمار می‌رفتند کم نشان دهد. در این زمینه، روایتی را آورده که در آن، قول هفتاد نفر دروغ شمرده شده است. او اقوالی مبنی بر یک نفر (خزیمه بن ثابت) و نیز سه نفر را (به نقل از ابن تیمیه) بدون اینکه رد کند، آورده است. آن سه نفر عبارتند از: خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف و ابویوب انصاری (ابن کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۷، ص ۴۳۷). در نتیجه، با نیاوردن اقوال دیگر و توجه به این اقوال، کم بودن تعداد آن صحابه را القا می‌کند.

آنچه جای تعجب دارد این است که نام «عمار یاسر» در اینجا دیده نمی‌شود. شهادت عمار در

صفین از مسلماتی است که خود/بن کثیر هم در آن شکی ندارد و به این مسئله و بدری بودن او تصریح دارد (همان، ص ۵۲۳)؛ اما وقتی به کتب تاریخی مراجعه می‌کنیم به نظرات دیگر و نام‌های دیگری برمی‌خوریم. برخی از این منابع را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کنیم. بیشتر این کتب، از کتاب‌های معتبر اهل سنت هستند، و اگر ابن کثیر یکی از این کتاب‌ها را هم قبول داشته باشد، کافی است.

در *الاستیعاب*، ابوفضالة انصاری (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۷۲۹) و ابوالیسر کعب بن عمرو بن عباد بن عمرو بن غزیه (همان، ص ۱۷۷۶)، به‌عنوان بدری‌هایی که در صفین در سپاه حضرت علی ﷺ حضور داشتند و اولی شهید شد و دومی هم حضور داشت، نام برده شده‌اند (همچنین رافع بن خدیج به‌عنوان کسی که پیامبر ﷺ درخواست حضور او در بدر را به علت سن کمش رد کردند و در صفین همراه حضرت علی ﷺ بود، آورده شده است) (همان، ج ۲، ص ۴۷۹).

در *الکامل فی التاريخ*، ابوعمره نجاری انصاری (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۳۵۱) و رفاعه بن رافع بن مالک بن عجلان انصاری (همان، ج ۴، ص ۴۴)، به‌عنوان بدری‌های حاضر در صفین؛ مسطح بن اثاثه (همان، ج ۳، ص ۱۵۳)، بدری که طبق قول اکثر در صفین بود؛ و ابن تیهان (همان، ص ۳۵۱) و خباب بن آرت (همان)، بدری‌هایی که بنا به قولی در صفین بودند، نام برده شده‌اند. در همین منبع، هنگام نام بردن از این صحابه، حتی به شهادت برخی از آنها در کنار حضرت علی ﷺ هم اشاره شده است.

همچنین مسعودی در *التنبیه و الاشراف* - پس از اشاره به اختلاف نظر مورخان در این باره - تصریح می‌کند که دست‌کم تعداد مورد اتفاق بدری‌هایی که در صفین در سپاه حضرت علی ﷺ بودند و شهید شدند، ۲۵ نفر بودند (مسعودی، بی‌تا، ص ۲۵۶). همو در *مروج الذهب* می‌نویسد: ۸۷ بدری در سپاه حضرت علی ﷺ در صفین حضور داشتند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۵۲).

۴. **تناقضات درونی:** وجود تناقض‌های درونی در هر تألیفی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین نقدهایی است که بر آن وارد می‌شود و مؤلف هیچ توجیهی برای آن نمی‌تواند داشته باشد. این مسئله سستی استدلال‌ها و نتیجه‌گیری‌های مؤلف را نشان می‌دهد و اعتماد خواننده به دیگر مطالب و ادعاهای نویسنده را کم می‌کند.

نمونه اول: او در جایی چنین اظهار نظر می‌کند: صحیح این است که سر امام حسین ﷺ به شام فرستاده نشد (ابن کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۸، ص ۲۳۷)، در حالی که در جای دیگری می‌نویسد: «در این زمینه دو قول وجود دارد، و اظهر این است که ابن زیاد سر امام حسین ﷺ را به سوی یزید فرستاد، و در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد. والله اعلم» (همان، ص ۲۷۱).

نمونه دوم: مؤلف می‌نویسد: امام حسین علیه السلام سه چیز از ابن‌زیاد - و در جایی دیگر می‌گوید: از عمر سعد - خواستند: اینکه رها شوند تا دستشان را در دست یزید بگذارند و به حکم یزید گردن نهند؛ یا اینکه به یکی از مرزها بروند و با ترکان بجنگند؛ یا اینکه به حجاز برگردند (همان، ج ۶، ص ۳۴۶؛ ج ۸، ص ۲۴۳ و ۲۸۴).

ابن‌کتیر مطلب مزبور را در سه بخش متفاوت از کتاب خود گفته است که در دو جا قطعاً اظهار نظر خود وی است - و نه نقل قول - و در جای دیگر هم به احتمال زیاد، نقل قول و روایت نیست و دیدگاه خود را بیان کرده است. اما او در بخشی که محل اصلی این بحث است و از منابع تاریخی استفاده می‌کند (در فصل مربوط به شهادت امام حسین علیه السلام) می‌نویسد: ابو مخنف و غیر او روایت کرده‌اند که (نقل به مضمون) امام حسین علیه السلام و عمر سعد صحبت‌هایی کردند که کسی نفهمید؛ برخی گمان کردند که امام علیه السلام خواستند با عمر سعد به شام، نزد یزید بروند و دو لشکر را متوقف نگه دارند؛ برخی هم گفتند که خواسته امام علیه السلام این بود که یا هر دو نزد یزید بروند، یا امام علیه السلام به حجاز برگردند، و یا به مرزها برای جهاد بروند.

همچنین ابن‌کتیر این نقل را از عقبه بن سمعان آورده است: «من از مکه تا هنگام شهادت حسین علیه السلام با او بوده‌ام. به خدا قسم، هیچ کلامی در هیچ جایی نگفته است، مگر اینکه من شنیده‌ام. امام علیه السلام هیچ‌گاه نخواستند که نزد یزید بروند و دستشان را در دستش قرار دهند، یا اینکه به یکی از مرزها بروند، بلکه یکی از دو امر را خواستند: یا از همان‌جا که آمده‌اند برگردند، یا اینکه رها شوند تا در پهنای زمین بروند تا ببینند امر مردم به کدام سو می‌رود» (همان، ج ۸، ص ۲۴۹).

ابن‌کتیر در این بخش، روایتی را نیاورده است که مدعای او را اثبات کند، بلکه آن‌گونه که دیده می‌شود، روایت معتبر برخلاف دیدگاهی است که بارها مطرح کرده. با توجه به اینکه در فصل مذکور، نقل روایت تاریخی بدون اینکه نقدی شود یا روایتی برخلاف آن آورده شود، به منزله قبول آن روایت است، می‌توان مطالب مطرح‌شده توسط ابن‌کتیر را متناقض دانست.

نمونه سوم: مطالبی که ابن‌کتیر می‌آورد درباره اینکه مهدی کیست، بسیار مغشوش بوده و با هم قابل جمع نیست (همان، ج ۲، ص ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۹۷ و ۳۰۰؛ ج ۶، ص ۴۲۷؛ ج ۹، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰، ص ۴۱۰؛ ج ۱۷، ص ۴۰ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۶). این مطالب از این نظر که آیا مهدی و عیسی دو نفرند، یا اینکه عیسی همان مهدی است؛ و همچنین از این نظر که آیا مهدی یک فرد خاص است، یا اینکه چند نفر می‌توانند باشند، با یکدیگر تناقض دارند. همان‌گونه که در مطالب مذکور مشاهده می‌شود، در یک‌جا،

وقتی سخن از مهدی می‌آید، مؤلف جزم دارد که از فرزندان پیامبر علیه السلام است؛ در جایی می‌نویسد: او عیسی است؛ و در جایی، در این زمینه تردید دارد و به‌گونه‌ای از مهدویت نوعی معتقد می‌شود. گویا هر جا به هر روایتی برخورد کرده، طبق آن روایت، به اعتقادی رسیده است.

این در حالی است که ظهور امام مهدی علیه السلام در آخرالزمان، مورد وفاق اهل سنت است و بسیاری از محدثان و علمای اهل سنت این مطلب را که مهدی علیه السلام یکی از ذریه پیامبر اکرم علیه السلام است، پذیرفته‌اند. اختلاف آنها با شیعه بیشتر در این زمینه است که آیا او اکنون متولد شده است یا در آخرالزمان متولد می‌شود (ر.ک: العمیدی، ۱۳۸۸، فصل اول و دوم).

۳. نقدهای روشی

در این بخش، به نقدهای روشی بر تاریخ‌نگاری ابن‌کتیر در کتاب *البدایة و النهایة* می‌پردازیم. در این‌گونه نقدها، به اشکالاتی می‌پردازیم که بر تاریخ‌نگاری ابن‌کتیر از جنبه چگونگی پردازش اطلاعات و روش کار او وارد است. این اطلاعات تاریخی، خود دارای دو گونه سند و محتواسند. در این بخش، این نکات ذکر می‌شود:

۱. **مغالطه و استدلال‌های واهی:** در این بخش، در همه موارد، وجه مشترک این است که مؤلف برای توجیه اعتقادات خود، و یا در جهت گرایش‌های درونی خود، نیاز به ذکر دلیل پیدا می‌کند، و حال آنکه دلایل موجود برخلاف این خواسته‌هاست، و او ناچار به توجیه و دلیل‌سازی می‌شود. در اینجا چیزهایی را که به واقع دلیل نیست، به‌عنوان دلیل ارائه کرده است. نمود برجسته و روشن استدلال‌های سست و بی‌پایه در کتاب *البدایة و النهایة*، جایی است که ابن‌کتیر تلاش فراوانی می‌کند تا دلایلی برای اثبات مشروعیت خلافت سه خلیفه اول و همچنین افضلیت آنها نسبت به دیگر مسلمانان فراهم کند، و یا از آنها و بنی‌امیه دفاع کند.

نمونه اول: ابن‌کتیر می‌گوید: نصی برای وصایت امام علی علیه السلام وجود نداشته است. او می‌خواهد اثبات کند که اگر چنین نصی وجود داشته باشد، در آن صورت صلاحیت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حکومت منتفی است. او برای این موضوع، به مغالطه متوسل می‌شود و چنین می‌گوید: «چنانچه علی علیه السلام نصی داشته، اگر نتوانسته آن نص را اجرایی کند و قدرت را به‌دست بگیرد پس او عاجز است؛ و اگر می‌توانسته و انجام نداده خائن است؛ و اگر از آن نص اطلاع نداشته جاهل است؛ و اگر بعداً از آن نص مطلع شده این هم محال است، و افترا و گمراهی» (ابن‌کتیر، ۲۰۱۰، ج ۵، ص ۳۵۴-۳۵۵).

او به این شق که به‌دست گرفتن اجباری حکومت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام ممکن است به مصلحت اسلام و مسلمانان نباشد، اشاره‌ای نمی‌کند و به‌راحتی از آن می‌گذرد.

همچنین شق دیگری هم وجود دارد و آن اینکه امری عملاً امکان اجرا نداشته باشد. این هم می‌تواند یکی از احتمالات در مسئله باشد که در این صورت هم هیچ ایرادی متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. برای مثال، اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانستند همه انسان‌ها را مسلمان کنند، به هیچ‌وجه نقص به‌شمار نمی‌آید.

نمونه دوم: ابن‌کتیر داستان زیدبن خارجه را ذکر می‌کند و مدعی می‌شود پس از مرگ، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سه خلیفه اول به نیکی یاد کرد. او این مسئله را به‌عنوان شاهی بر مشروعیت و فضیلت سه خلیفه اول نقل می‌کند (همان، ج ۶، ص ۲۳۲ و ۴۲۹-۴۳۰).

جالب اینجاست با اینکه کتاب *اسدالغابه* از منابع ابن‌کتیر در *البدایة و النهایة* است، ولی محقق کتاب - که هم‌مسلك ابن‌کتیر است - در پاورقی، از کتاب *اسدالغابه ابن‌اثیر* (م ۶۳۰ ق) نقل می‌کند که کلام زید، پیش از مرگش بوده و تصور کرده بودند مرده است (همان، ص ۴۲۹-۴۳۰).

علاوه بر این، چنین مسائلی به هیچ‌وجه، از آن درجه از اعتبار برخوردار نیست که بتواند مشروعیت خلیفه‌ای را ثابت کند.

همچنین ابن‌کتیر در جایی دیگر، شبیه این، داستانی می‌آورد مبنی بر اینکه یکی از شهدای صفین یا جمل پس از مرگ تکلم می‌کرد و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سه خلیفه اول یاد نمود و سپس ساکت شد (همان، ص ۲۳۴).

۲. معیارهای دوگانه: یکی از اشکالات مشهود این است که در پذیرش و رد مطالب تاریخی، در شرایط یکسان، معیار واحدی ندارد، و گاهی برای رسیدن به اهداف خود، مجبور می‌شود از معیارهای مقبول تخطی کند و معیاری دیگر را اعمال کند. در ذیل، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونه اول: نقلی را که در آن آمده است علی علیه السلام در ماجرای شورای عمر، به عبدالرحمان بن عوف فرمودند: «علیه من خدعه کردی...» نادرست و خلاف مقام صحابه می‌شمارد (همان، ج ۷، ص ۲۸۳). (البته شاید رد این نقل، ناشی از خدشه‌ای باشد که در مشروعیت خلافت عثمان وارد می‌کند). اما فرار از جنگ احد توسط ابوبکر و دیگران (همان، ج ۴، ص ۲۰۰)، و یا سب امیرالمؤمنین علیه السلام توسط مروان (همان، ج ۸، ص ۱۲۲) را خلاف مقام صحابه نمی‌شمارد. وقتی صحابه چنین اعمالی را که خود ابن‌کتیر نقل کرده است، انجام می‌دهند، چگونه با این توجیه می‌توان سخن علی علیه السلام با ابن‌عوف را رد کرد؟

نمونه دوم: محدث بودن عمر و الهام شدن به او، داشتن مکاشفات و خبر دادن او از غیب (همان،

ج ۸، ص ۳۰۰-۳۰۱)، رؤیت جبرئیل توسط ابن‌عباس (همان، ج ۹، ص ۵۶)، جاری شدن دوباره نیل با انداختن نامه‌ای که عمر به نیل نوشت (همان، ج ۱، ص ۴۹؛ ج ۷، ص ۲۱۷-۲۱۸)، داستان ساریه‌بن زبیم و سخن گفتن عمر با او از راه دور - همه را به دلیل اینکه کرامتی برای عمر است، با همه زحماتی که در اثبات آن باید متحمل شود - (همان، ج ۷، ص ۲۵۹-۲۶۰) ذکر می‌کند و می‌پذیرد. اما بسیاری از نظایر این مطالب را درباره پیشوایان شیعه اصلاً نقل نمی‌کند.

۳. ادعای بدون دلیل: گاه مؤلف ادعاهای بزرگی را ذکر کرده و با توجه به اینکه آن ادعاها خلاف شواهد و قراین دیگر است، باید برای آنها دلیل اقامه شود؛ اما او از این کار شانه خالی کرده است. البته روشن است که علت آن، نداشتن دلیل است؛ اگر دلیلی وجود داشت، حتماً مؤلف به آنها اشاره می‌کرد. **نمونه اول:** درباره دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص بستن درهایی که به «مسجدالنبی صلی الله علیه و آله» باز می‌شود و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله یک درب را استثناء کردند، دو روایت نقل کرده که طبق یکی، مستثنی، درب خانه امام علی علیه السلام بوده و طبق دیگری، درب خانه ابوبکر. آن‌گاه می‌گوید: «هر دو درست است؛ ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله درب خانه علی علیه السلام را استثنا کردند که به‌خاطر رفت و آمد حضرت فاطمه علیها السلام بود. اما چون پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این مسئله منتفی می‌شد، در اواخر عمرشان دستور دادند به جای آن، درب خانه ابوبکر باز شود؛ بدین منظور که ابوبکر برای نماز به مسجد برود؛ و این اشاره به خلافت ابوبکر بوده است» (همان، ص ۵۶۹).

در اینجا، ابن‌کتیر علتی را برای روایت دوم ذکر می‌کند که ادعای بزرگی است و برای این ادعا شواهد و دلایلی نمی‌آورد. گذشته از بحث اعتبار و جعلی بودن روایت دوم، اینکه باز ماندن درب خانه ابوبکر، به خلافت او مربوط بوده، ادعایی است که ابن‌کتیر به‌راحتی آن را مطرح می‌کند و البته طبیعی است که دلیلی هم برای این مطلب نتواند ارائه کند.

نمونه دوم: ابن‌کتیر درباره حدیث «غدیر» می‌گوید: «دلیل فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله آن بود که عده‌ای از اجرای دقیق احکام توسط علی علیه السلام در سفر یمن ناراحت بودند. از این‌رو، پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیان بی‌اشکال بودن رفتار علی علیه السلام و تبیین فضل، امانت، عدل، و قرب او نسبت به خود، حدیث غدیر را بیان فرمودند» (همان، ج ۵، ص ۱۱۰ و ۲۸۸؛ ج ۷، ص ۵۵۶).

اما ابن‌کتیر هیچ دلیلی برای ربط دادن حدیث «غدیر» به اتفاقات یمن نیاورده است. البته دلیل نداشتن او در یکی از مواضعی که در این‌باره صحبت می‌کند، نمود می‌یابد:

«در اثر وقایع یمن، قیل و قال درباره علی علیه السلام زیاد شد. به همین دلیل - و خدا دانایتر است - پیامبر صلی الله علیه و آله

حدیث غدیر را فرمودند» (همان، ج ۵، ص ۱۱۰). با آوردن تعبیر «و الله اعلم» در اینجا، روشن می‌شود که او دلیلی ندارد؛ زیرا اگر دلیلی داشت - در مسئله‌ای چنین حساس - با شناختی که از او داریم، جمله را با تردید بیان نمی‌کرد.

۴. **گزینش و حذف غیرمنطقی:** از نویسنده نمی‌توان انتظار داشت که بی‌طرف باشد، اما می‌توان از او خواست که منصف باشد؛ یعنی به شواهد خلاف دیدگاه خود توجه کند، به آنها پاسخ دهد، و به آوردن شواهدی به سود خود بسنده نکند (اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۲). اما یکی از ایرادهای اساسی ابن‌کثیر عدم رعایت این معیار است. پیشاپیش روشن است که چه حقایقی در این میان قربانی خواهد شد.

حذف گزارش‌ها، مؤثرترین و مهم‌ترین روشی است که از این ناحیه در *البدایة و النهایة*، حقایق تاریخی دگرگونه جلوه داده شده است. در این روش، بدون اینکه عموم مخاطبان متوجه شوند، با گزینش و چینش خاص مطالب، سیر وقایع به صورت دیگری نمایش داده می‌شود. در نمونه‌هایی که ذکر می‌شود، این موارد بررسی می‌گردد. گونه خاصی از این حذف، این است که در یک مبحث، شواهدی که مخالف مدعای مؤلف است ارائه نشود. نمونه سوم از مصادیق آن است.

نمونه اول: ابن‌کثیر روایتی در زمینه بحث‌های فرستادگان معاویه با امیرالمؤمنین علیه السلام در اوایل سال ۳۷ق آورده است. با مراجعه به منبع این روایت (طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۲۸۱-۲۸۲)، به مطالب جالبی دست پیدا می‌کنیم. ابن‌کثیر قریب یک سوم ابتدای روایت را - که متضمن صحبت‌های فرستادگان معاویه، در حمایت از عثمان و طلب کناره‌گیری امام علی علیه السلام از حکومت، و جواب تند امام علیه السلام به آنان است - به طور مفصل و کلمه به کلمه ذکر کرده، اما وقتی به اینجا رسیده، طولانی بودن روایت را بهانه قرار داده، یک سوم میانی روایت را - که متضمن سخنان امام علیه السلام در نكوهش خلفاست و اینکه به حق ولایت آل رسول صلی الله علیه و آله ظلم شده و برای مسلمانان سزاوار نیست از آنها جدا شوند و مخالفتشان کنند - حذف کرده و هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است. آن‌گاه می‌گوید: این روایت نادرست است، و دلیلش را چنین ذکر می‌کند که در ضمن آن آمده است، علی علیه السلام از معاویه و ابوسفیان عیب گرفته و فرموده است: آنها در ایمان به اسلام، از ابتدا همواره تردید داشتند، و اینکه علی علیه السلام، نه می‌گوید عثمان مظلوم کشته شد، و نه ظالم. در واقع، ابن‌کثیر یک سوم آخر روایت را خلاصه و ملایم کرده، نقل می‌کند؛ زیرا یک سوم میانی برای وی مشکلات کمتری دارد (ابن‌کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۷، ص ۴۴۴).

نمونه دوم: در مسئله «هجرت»، به «لیلة المبيت» اشاره‌ای نکرده است.

همچنین به این موضوع که توقف پیامبر صلی الله علیه و آله در «قبا»، به خاطر انتظار آمدن امام علی علیه السلام بوده است، اشاره نکرده است (همان، ج ۳، ص ۴۲۸ به بعد).

نمونه سوم: احادیث قعود در فتنه را آورده، ولی به احادیث معارض اشاره نکرده است (همان، ج ۸، ص ۳۱۴).

۵. **تحریف حقایق تاریخی:** تحریف تاریخ اشکالی است که به وضوح، در *البدایة و النهایة* مشاهده می‌شود. ابن‌کثیر برای دفاع از اعتقادات خود - مثلاً، در موضوعی که به افضلیت و مشروعیت خلافت سه خلیفه اول ضربه می‌زند، یا حقانیت شیعه را اثبات می‌کند - از دست بردن در وقایع تاریخی و تغییر آنها ابایی ندارد.

برای این تحریف‌ها، یک گونه خاص و عمده نیز وجود دارد. این مسئله که در روش کلی ابن‌کثیر نقش پررنگی دارد، نقل نکردن صحیح مطالب از منابع اصلی و متعهد نبودن به آنهاست.

نمونه‌هایی از مصادیق تحریف حقایق تاریخی در ذیل آمده است:

نمونه اول: مؤلف درباره مباهله با مسیحیان نجران، پس از آوردن آیه مباهله، نقلی را آورده که در آن، نام حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام به‌عنوان افرادی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، ذکر شده، ولی نام حضرت علی علیه السلام نیامده است (همان، ج ۵، ص ۲۸). این در حالی است که در روایات فراوان دیگر، نام آن حضرت هم ذکر شده است. سیوطی در *الدرالمشور*، روایات فراوانی را ذکر کرده که در آنها نام حضرت علی علیه السلام هم آمده است. این روایات را حاکم - که آن را حدیثی صحیح شمرده است - مسلم، ترمذی، ابن‌جریر، بیهقی، ابن‌المنذر، ابن‌مردویه و ابو نعیم نقل کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۳۳).

نمونه دوم: ابن‌کثیر در جلد ششم کتاب *البدایة و النهایة*، ابتدا روایتی از بیهقی درباره امام علی علیه السلام آورده که در آن چنین آمده است: «... گفتند: یا امیرالمؤمنین، آیا جانشینی مشخص نمی‌کنید؟ فرمود: نه، بلکه شما را ترک می‌کنم همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را ترک کرد. گفتند: حال که ما را بلا تکلیف رها می‌کنی، چه جوابی برای پروردگارت داری؟ گفت: می‌گویم: خدایا، چنان مصلحت دیدی که من را خلیفه و جانشینی در میان آنها قرار دهی، سپس مرا میراندی؛ و تو را ترک کردم میان آنها. پس اگر خواستی مصلحت آنها را و اگر خواستی تباهی آنها را رقم خواهی زد».

سپس ابن‌کثیر در بیان ضعف این روایت می‌گوید: «این روایت از حیث لفظ و معنا غرابت دارد؛ مشهور آن است که ... و علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام وصیت کرد - همان‌گونه که خواهد آمد - و او را امر کرد که سپاه را روانه کند...» (ابن‌کثیر، ۲۰۱۰م، ج ۶، ص ۳۲۶-۳۲۷).

ابن‌کثیر در صفحه‌ای دیگر این روایت را آورده و به آن استناد کرده و از آن مطالبی را استفاده نموده و ردی هم بر آن نیاورده است؛ اما محقق کتاب، متن آن را ضعیف شمرده است (همان، ج ۷، ص ۵۴۰).

اما نکته اصلی بحث ما در اینجا است: ابن‌کثیر در جایی دیگر از کتابش (همان، ص ۶۱۱)، بدون اشاره به روایت، از زبان خودش چنین نوشته است: «به علی رضی الله عنه گفته شد: آیا جانشینی تعیین نمی‌کنی؟ گفت: نه، ... اگر خدا خیر شما را بخواهد، شما را بر بهترین شما جمع می‌کند؛ همان‌گونه که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شما را بر بهترینتان جمع کرد. و این اعترافی است از علی رضی الله عنه در آخرین لحظات عمرش بر برتری ابوبکر».

همین مضمون در جای دیگری از کتاب به صورت یک مطلب پذیرفته شده تکرار شده است (همان، ص ۶۱۵).

ابن‌کثیر در این دو موضوع اخیر، که روایت، تغییری کرده، سندی نیاورده است و فراز آخر - مبنی بر جمع کردن مسلمانان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بهترینشان - به روایتی که در ابتدا ذکر گردید، اضافه شده است. البته این الفاظ، شبیه الفاظ آن روایت است. از این رو، احتمال دارد که آن روایت، تحریف شده باشد. وقتی به دنبال این فراز اضافه شده می‌گردیم، می‌بینیم که هم در *البدایة و النهایة* (همان، ص ۲۸۰)، هم در منابع متعدد دیگر، بارها کلامی با این مضمون از عمر نقل شده است، ولی از امیرالمؤمنین رضی الله عنه اصلاً چنین مطلبی نیافتیم.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که احتمالاً ترکیب قسمت ابتدایی روایت اول با این فراز آخر، ساخته ذهن ابن‌کثیر است و او به راحتی چنین دروغ بزرگی را به حضرت علی رضی الله عنه نسبت داده است؛ زیرا اگر آن روایت، چنان ذیلی داشت - که در آن صورت برای ابن‌کثیر بسیار قابل توجه و مطلوب بود - ابن‌کثیر در دو قسمت کتاب خود، که آن را با سند نقل کرده است، محال بود از آن غافل شود، و حتماً می‌آورد. بخصوص با توجه به اینکه ابن‌کثیر را حافظ می‌خوانند و او را در زمینه تسلط بر احادیث، ماهر شمرده‌اند.

اگر هم ابن‌کثیر عمداً دست به جعل و تحریف زده باشد، همین که او درباره مطالبی که در جهت تعصبات خویش است بدون دقت و بررسی و به راحتی هر مطلبی را بدون سند در تاریخ خود می‌آورد، و تاریخ را تحریف می‌کند، کاملاً سزاوار محکوم شدن به تحریف تاریخ است.

نکته جالب دیگری در اینجا وجود دارد و آن اینکه ابن‌کثیر در همان صفحه، که روایت ترکیبی

جدیدی را آورده است (همان، ص ۶۱۱) دقیقاً پس از جملاتی که از او نقل کردیم، می‌نویسد: «به تواتر ثابت شده که حضرت علی رضی الله عنه فرموده است: بهترین فرد امت پس از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند». حتماً یکی از آن روایاتی که این تواتر را ایجاد کرده، همین روایت ساختگی می‌باشد.

نمونه سوم: حدیثی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن فرموده‌اند: «علی رضی الله عنه برای تأویل قرآن می‌جنگد»، در فصلی مربوط به خوارج آورده، به آنها ربط داده و این‌گونه القا کرده است که به دو جنگ جمل و صفین ارتباطی ندارد (همان، ج ۶، ص ۳۲۵؛ ج ۷، ص ۵۱۳).

نمونه چهارم: در قسمتی از کتاب، به مشکلات ابوذر با معاویه اشاره نموده، ولی اخباری را که مربوط به عثمان است ذکر نکرده است. اینکه عثمان او را تبعید کرد، آورده و سپس اضافه نموده است: «گفته شده ابوذر خودش خواست که برود، و عثمان اجازه داد» (همان، ج ۷، ص ۲۴۹).

در جایی دیگر هم هنگامی که در وفیات سال ۳۲ ق، شرح حال ابوذر را آورده، تنها نوشته است: ابوذر به ریزه رفت؛ و حرفی از تبعید و تبعیدکننده زده است (همان، ص ۳۰۷).

نمونه پنجم: در ابتدای حوادث سال ۳۵۱ ق، خبری را درباره جنگی که سیف‌الدوله، امیر حمدانیان با روم داشته، چنین آورده است: «و کان سیف الدولة قلیل الصبر، ففر منهزماً فی نفر یسیر من اصحابه» (همان، ج ۱۲، ص ۲۱۱). این در صورتی است که وقتی به *الکامل فی التاریخ* به عنوان منبع ابن‌کثیر مراجعه کنیم، می‌بینیم اصل خبر این‌گونه بوده است: «فقاتله، فلم یکن له قوة الصبر لقله من معه» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۸، ص ۵۴۰). سیف‌الدوله با او جنگید و به دلیل یاران کمی که داشت، نتوانست در مقابل او مقاومت کند.

سیف‌الدوله به شجاعت مشهور بود، اما ابن‌کثیر او را - به دلیل انتساب به تشیع، و به طور کلی دشمنی که با سلسله حمدانیان دارد - با تغییر الفاظ، به عدم شجاعت متهم کرده است (ر.ک: الحسینی، ۱۴۱۷ ق).

۶. نقدهای روشی در زمینه اسناد و منابع: در ابتدا این مطلب را توضیح می‌دهیم که در کنار اسناد گزارش‌های تاریخی، به منابع هم می‌توان پرداخت؛ چراکه هر دو از یک مقوله هستند و در واقع، راه دریافت گزارش‌های تاریخی منابع است. برای نقد روش‌هایی که مربوط به اسناد و منابع در تاریخ‌نگاری است، به مباحث گوناگونی می‌توان پرداخت که در ذیل، دو عنوان کلی آن آمده است:

الف. «گزینش و حذف غیرمنطقی» اسناد و منابع: ابن‌کثیر معمولاً در پی یافتن اسناد و منابعی است که آنچه را می‌پسندد، نقل می‌کند. طبیعی است که اهل سنت انگیزه چندانی برای نقل برخی مطالبی که

مربوط به شیعه است، ندارد؛ و اگر در تاریخ، به قضیه‌ای مربوط به شیعه برمی‌خوریم، باید به منابع شیعی هم مراجعه شود؛ اما در *البدایة و النهایة*، مراجعه به آن دست منابع اهل سنت که به سود شیعه چیزی نقل کرده باشند، بسیار ناچیز است. در خصوص منابع شیعی هم احتمال دارد که بیشتر آنها را ندیده باشد. برای مثال، استفاده از منابعی چون *یعقوبی* (م ۲۸۴ ق) و *مسعودی* (م ۳۴۶ ق) در حد صفر یا ناچیز است ولی در مقابل، استفاده از امثال *ذهبی* (م ۷۴۸ ق)، *ابن تیمیه* (م ۷۲۸ ق)، *مزی* (م ۷۴۲ ق)، *ابن عساکر* (م ۵۷۱ ق)، و *ابن جوزی* (م ۵۹۷ ق) بسیار پررنگ است (ر.ک: ابن‌کتیر، ۲۰۱۰ ق، ج ۱، ص ۸۱-۸۳).

در یک نمونه می‌بینیم درباره *ابوذر* می‌نویسد: «در زمینه فضایل او احادیث زیادی وارد شده است». سپس به عنوان مشهورترین آنها، حدیث پیامبر ﷺ در زمینه راست‌گویی *ابوذر* (ما اظلت الخضراء...) را آورده است. این یک روایت را هم که آورده است، ضعیف می‌شمرد (همان، ج ۷، ص ۳۰۷). اما مشاهده می‌شود درباره افراد دیگری که برای ابن‌کتیر اهمیت داشته و با بنی‌امیه در نیفتاده بودند؛ مثلاً، درباره *سعد بن ابی وقاص* (همان، ج ۸، ص ۱۰۳-۱۱۳) - به هیچ‌وجه، چنین شیوه‌ای ندارد. او می‌توانست این روایت را با سندهای دیگری، که حتی ذهبی صحیح دانسته است، بیاورد (الحسینی، ۱۴۱۷ ق).

ب. «پذیرش و رد غیرمنطقی» اسناد و منابع: گاهی در برخی زمینه‌ها - مثلاً، کیفیت شهادت حضرت امام حسین ﷺ - خود اعتراف می‌کند که به دلیل کم توجه‌کردن دیگران بدان، مجبور بوده است از روایات *ابومخنف* (م ۱۵۷ ق) - که گرایش شیعی دارد - در *تاریخ طبری* استفاده کند؛ اما در همین زمینه هم اعتبار آن را این‌گونه زیر سؤال برده است: «شیعیان در این موضوع، دروغ‌های بسیاری نقل می‌کنند؛ درباره برخی روایاتی که آوردیم تردید وجود دارد، و اگر *طبری* (م ۳۱۰ ق) و بزرگان دیگری اینها را نیاورده بودند، ما هم نقل نمی‌کردیم. بیشتر آنها روایات *ابومخنف* است که ضعیف است» (ابن‌کتیر، ۲۰۱۰ م، ج ۸، ص ۲۸۳).

در جایی دیگر، در خلال بحثی درباره انتقام مختار از جنایت‌کاران کربلا، می‌نویسد: «از لابه‌لای سخنان *طبری*، شدت خوشحالی‌اش از مطالب این فصل آشکار است و به این دلیل، به تفصیل، روایات *ابومخنف* را آورده است. *ابومخنف* در روایاتی که دارد متهم است، بخصوص آنچه در زمینه تشیع دارد» (همان، ج ۹، ص ۲۴).

او درباره روایات *ابومخنف* در *تاریخ طبری* این سخنان را دارد، اما با طیب‌خاطر روایات *سیف‌بن*

عمر، را که حتی میان اهل سنت متهم به جعل است، می‌پذیرد (همان، ج ۷، ص ۲۵۹-۲۶۰). این مسئله از مخالفت و ضدیت اساسی ابن‌کتیر با تشیع ناشی می‌شود که اعتبار تاریخ‌نگاری و وقایع‌نگاری توسط او را زیر سؤال می‌برد.

او اگر با گزارشی مواجه شود که مطلبی در زمینه عقاید او - مثلاً فضایی برای پیشوایان اهل سنت - دارد، دچار تسامح در بررسی اسناد می‌شود و انگیزه‌ای برای این بررسی نمی‌یابد و حتی روایات ضعیف را نقل می‌کند؛ ولی وقتی فضایی برای پیشوایان تشیع و منسوبان به آنان در بین باشد، در بررسی اسناد بسیار سخت‌گیر می‌شود و حتی وقتی اسناد صحیح یا متواتر و مستفیض دال بر مطالب خلاف میل او وجود داشته باشد - مانند افضلیت حضرت خدیجه ﷺ میان همسران پیامبر ﷺ و حدیث «طیر» در فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ، در اولی توقف می‌کند (همان، ج ۳، ص ۲۶۹-۲۷۳)؛ و در دومی، دلش مجوز پذیرش حدیث را صادر نمی‌کند و می‌گوید: «در مجموع، درباره صحت حدیث «طیر»، در دل، تردید و مناقشه‌ای هست؛ اگرچه سندهای زیادی دارد» (همان، ج ۷، ص ۵۸۳). این در حالی است که در همان صفحات، از حاکم درباره حدیث «طیر» این مطلب را نقل می‌کند: «این حدیث مطابق شرط بخاری و مسلم است» و در چند سطر بعد، از همو نقل می‌کند: «این روایت به سند صحیح از علی ﷺ، *ابوسعید* و *سعینه* نقل شده است» (همان، ج ۷، ص ۵۷۹).

با توجه به اینکه ابن‌کتیر مدعی است از *یک‌سو*، *ابوبکر* و *عمر* و *عثمان* از علی ﷺ افضل هستند، و از *سوی دیگر*، حدیث «طیر» مخالف این مطلب است، طبیعی است که توان پذیرش این روایت را نداشته باشد.

ابن‌کتیر روایاتی درباره اولین مسلمان بودن امیرالمؤمنین ﷺ را زیاد، و در عین حال، همه را غیر صحیح می‌شمرد (همان، ج ۷، ص ۳۹۵)؛ اما در بخشی دیگر از کتاب، حدیث «علی ﷺ اولین مسلمان است» را آورده، و نظر *ترمذی* را نقل کرده که آن را حدیثی صحیح ارزیابی نموده است (همان، ص ۵۵۶).

همچنین درباره این فرمایش امیرالمؤمنین ﷺ که «به جنگ با پیمان‌شکنان و از دین خارج‌شدگان و ستمگران امر شده‌ام»، با اینکه ۱۲ روایت با این مضمون آورده است، می‌گوید: «این حدیث غریب و منکر است؛ اگرچه چندین سند دارد، ولی هیچ‌کدام از آنها خالی از ضعف نیست» (همان، ص ۵۱۳). بدین‌سان این حدیث را نمی‌پذیرد؛ اما اگر حدیث در جهت گرایش‌های او بود، تعدد اسناد را موجب تقویت آنها می‌شمرد.

او در مقابل، داستان ساریه بن زینم و سخن گفتن عمر با او از راه دور را، که احادیث ضعیفی دارد، به دلیل آنکه کرامتی برای عمر است، قبول می‌کند و می‌گوید: این احادیث یکدیگر را تقویت می‌کنند (یکی از ناقلان این روایت سیف بن عمر است، همان، ص ۲۵۹-۲۶۰).

علی‌رغم نقل احادیث صحیح اهل سنت - برای نمونه، از صحیح بخاری و مسند احمد - (همان، ج ۵، ص ۴۰۵-۴۰۶) مبنی بر اینکه حضرت فاطمه رضی الله عنها تا آخر عمر از ابوبکر راضی نشدند، ابن کثیر در چند صفحه بعد، می‌نویسد: روایت شده است که آن حضرت از ابوبکر راضی شدند، و روایتی مرسل را در این زمینه آورده است (همان، ص ۴۱۱). این در صورتی است که اگر حدیث درباره مسائل دیگر بود به یک روایت مرسل در مقابل چند روایت صحیح توجه نمی‌کرد.

اما در بخشی دیگر از کتاب، به‌عنوان اظهار نظر شخصی، ادعا می‌کند که حضرت فاطمه رضی الله عنها پیش از وفات، از ابوبکر راضی شد و به روایات مخالف هم اشاره نمی‌کند (همان، ج ۷، ص ۴۵). در این نمونه‌ها، به روشنی تحمیل کردن پیش‌فرض‌ها و گرایش‌ها بر شیوه صحیح علمی قابل مشاهده است.

نتیجه‌گیری

در مباحث مربوط به تاریخ تشیع، به وضوح مشاهده می‌شود که ابن کثیر ملتزم است تاریخ‌نگاری در جهت پیش‌فرض‌ها و نگرش‌های او سامان یابد، بدون اینکه به‌گونه‌ای روشمند و علمی ین هدف را محقق سازد. بدین‌رو، همه چینش‌ها، حذف و گزینش‌ها، رد و پذیرش‌ها، و تحریف‌ها نیز در همین جهت است. همین مسئله، که می‌توان آن را «تعصب» نامید، عامل بیشتر انتقادات وارد به البدایة و الوصایة است.

با این رویکرد مؤلف، عناصر گفتمان خودی، برجسته‌سازی شده و عناصر گفتمان رقیب، حذف یا به حاشیه رانده می‌شود.

در روش و کتاب، به‌روشنی می‌توان ملاحظه کرد که مؤلف با هدف نگارش حقایق تاریخی، به تاریخ‌نگاری نپرداخته، بلکه از تاریخ به‌عنوان ابزاری برای تبلیغ عقاید خاص خود و برای توجیه آن تفکرات استفاده کرده است.

آنچه ذکر شد سبب می‌شود تاریخ‌نگاری ابن کثیر در زمینه تاریخ تشیع را فاقد معیارهای لازم علمی، غیرروشمند و به شدت متأثر از تعصب مذهبی ارزیابی کنیم.

منابع

آل شلش، عدنان بن محمد بن عبدالله، (۱۴۲۵ق) الإمام ابن کثیر و أثره فی علم الحدیث روایة و درایة مع دراسة منهجية تطبيقية علی تفسیر القرآن العظیم، عمان، دارالنفائس.

ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۸۵ق) الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (۱۴۱۵ق) الاصابة فی تمیز الصحابة، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن خیاط، خلیفه، تاریخ خلیفة بن خیاط، (۱۴۱۵ق) بیروت، دارالکتب العلمیة.

ابن عبد البر، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد، (۱۴۱۲ق) الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت، دار الجیل.

ابن عماد الحنبلی، عبدالحی بن احمد، (۱۴۰۶ق) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، دار ابن کثیر.

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، (۲۰۱۰م) البدایة و النهایة، تحقیق علی ابوزید و دیگران، چ دوم، بیروت، دار ابن کثیر.

—، (بی تا) تفسیر القرآن العظیم، تصحیح خلیل المیس، بیروت، دار القلم.

—، (۱۴۰۸ق) قصص الانبیاء، تحقیق گروهی از علما، چ هشتم، بیروت، دار القلم.

—، (۱۴۱۶ق) قصص الانبیاء، تحقیق فتوح شوری و مجدی فتحی السید، طنطا، دارالصحابة للتراث.

برنجکار، رضا، (۱۳۸۱) آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، چ چهارم، قم، موسسه فرهنگی طه.

بلادری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۴۱۷ق) انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.

العمیدی، ثامر هاشم، (۱۳۸۸) در انتظار ققنوس، ترجمه مهدی علیزاده، چ هشتم، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

جعفریان، رسول و دیگران، (۱۳۷۸) نقد و بررسی منابع سیره نبوی رضی الله عنه، تهران، سمت و پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

الحسینی، محمد، «الحافظ ابن کثیر مورخاً»، (۱۴۱۷ق) منهاج، ش ۴، ص ۱۸۶ - ۲۰۶.

داوودی، شمس الدین محمد بن علی بن احمد، (۱۴۲۹ق) طبقات المفسرین، تحقیق علی محمد عمر، چ دوم، قاهره، مکتبه وهبة.

دخان، عبدالعزیز الصغیر، (۱۴۲۱ق) السعی الحثیث الی شرح اختصار علوم الحدیث للامام الحافظ ابن کثیر، چ دوم، صنعاء، مکتبه الجیل الجدید.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۱۳ق) تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ هشتم، بیروت، دار الکتب العربی.

زحیلی، وهبة، «ابن کثیر الدمشقی حافظاً و مفسراً و مورخاً»، (۱۴۲۹ق) التراث العربی، ش ۱۰۹، ص ۱۹ - ۳۲.

سجادی، سید صادق و هادی عالم زاده، (۱۳۸۰) *تاریخ نگاری در اسلام*، چ چهارم، تهران، سمت.

سیوطی، (۱۴۲۳ق) *الدر المثور فی التفسیر المأثور*، بیروت، دار الفکر.

طبری، محمدبن جریر، (۱۴۱۸ق) *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق عبد الامیر علی مهنا، بیروت، موسسة الاعلمی للمطبوعات.

عبدالحمید، صائب، (۱۴۲۹ق) *علم التاریخ و مناہج المورخین*، چ دوم، بیروت، مرکز الغدیر.

کحاله، عمر رضا، (بی تا) *معجم المؤلفین*، بیروت، مکتبة المثنی.

مسعودی، ابو الحسین علی بن الحسین، (بی تا) *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره، دار الصاوی.

مقدسسی، مطهر بن طاهر، (بی تا) *البدء و التاریخ*، بور سعید، مکتبة الثقافة الدینیة.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۴۲۹ق) *تاریخ یعقوبی*، تعلیق خلیل منصور، قم، دار الزهراء.